

چکیده

امروزه در کتاب‌های زیادی از «هاله‌ی انسانی» سخن به میان آمده و با آزمایش‌های علمی بسیاری، وجود هاله در همه‌ی انسان‌ها به اثبات رسیده است. به باور همه‌ی اقوام کهن جهان، شکل‌هایی از هاله، طیف نور یا انرژی در انسان وجود داشته است.

از آن‌جا که در کتاب‌های درسی با واژه‌ی «فرّه» مواجه بوده‌ایم، در این پژوهش سعی شده است پس از بیان مقدمه‌ای کوتاه درباره‌ی پیشینه‌ی فرّه و هاله در باور اقوام کهن جهان، معانی گوناگون و ریشه‌ی آن را در زبان‌های مختلف به دست دهیم. سپس، نمونه‌هایی از متون اوستا، شاهنامه، مثنوی و... بیاوریم که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به فرّه (=هاله) و نمادهای آن اشاره دارند.

کلید واژه‌ها:

فرّه، فرّ، خور، مهر، آناهیتا، فرّ کیانی، نماد.

مقدمه

در طول تاریخ نظریه‌ای مبنی بر وجود انرژی کیهانی که محیط بر طبیعت، و نافذ در همه‌ی اجزای آن است، از سوی نظریه‌پردازان علوم غرب مطرح شده است. این انرژی حیاتی که با عنوان کالبد نورانی شناخته شده است، نخستین بار در حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد در ادبیات غرب و توسط پیروان جهان‌بینی فیثاغورثی به ثبت رسید. این دسته معتقد بودند که این نور می‌تواند منشأ آثار بسیاری بر اندام‌های انسان و نیز درمان بیماری‌ها باشد (برنن، ۱۳۸۱، ۸۱).

از همان آغاز تاریخ، افرادی که از آگاهی معنوی سرشاری برخوردار بوده‌اند، هاله‌ی انسانی را شناخته و برای درمان

نیلوفر

حاجی مرادخانی

دانشجوی دکتری

زبان و ادبیات

فارسی

و دبیر

آموزش و پرورش

شهرستان کرج

پژوهش‌گاه علمی انسانی و مطالعات فرهنگی
رئیس‌انجام علوم انسانی

نور و انرژی

بیماری‌ها، رام کردن جانوران، پیش‌بینی آب‌وهوا، پیش‌گویی آینده و... از آن بهره برده‌اند. پیروان همه‌ی مذاهب از رؤیت نور طلایی رنگی در اطراف سر اشخاص سخن می‌گویند؛ اشخاصی که به واسطه‌ی به‌جا آوردن آداب مذهبی مانند نماز یا عبادت به فضاهای وسیعی از آگاهی وارد می‌شوند و طی آن قابلیت‌های پنهان حسی برتر در آنان آشکار می‌گردد.

هندیان باستان در حدود پنج‌هزار سال پیش به نوعی انرژی کیهانی به نام پراتانا (Prana) باور داشته و آن را منشأ حیات دانسته‌اند. پراتانا یا نفس حیات در همه‌ی کالبدها دمیده می‌شود و به آن‌ها هستی می‌بخشد. یوگی‌ها با فنون تنفسی، مدی‌تیشن یا تمرینات جسمی تلاش می‌کنند تا این انرژی را تحت تسلط درآورند و بدین‌وسیله، هشیاری و طول عمری بسیار بیش‌تر از حد معمول کسب کنند.

چینیان در هزاره‌ی سوم پیش از میلاد به‌وجود نوعی انرژی زنده، به‌نام چی معتقد بودند. آنان عقیده داشتند که همه‌ی مواد، اعم از جان‌دار و بی‌جان، از این انرژی تشکیل شده‌اند. چی مرکب از دو قطب نیرو - بین و یانگ - است. وقتی این دو نیرو در تعادل‌اند، دستگاه حیاتی انسان سالم، و به هنگام عدم تعادل آن‌ها، بیمار است.

مکتب عرفانی یهودیت یا کالابا، که در حدود ۵۳۸ پیش از میلاد گسترش یافت، به همین دو نیرو به‌عنوان نور اثیری اشاره کرده است. تصاویر عیسی (ع) و سایر مقامات مذهبی مسیحیان نیز با سیمایی احاطه شده در نور ترسیم می‌شود. **جان‌وایت** در کتاب خود به‌نام **علوم آینده** از نودوهفت فرهنگ مختلف یاد می‌کند که پدیده‌ی هاله را با نودوهفت نام مختلف می‌شناسند (همان‌جا). نور طلایی رنگی نیز که ما در اطراف تمثال انبیا، اولیا و مقدسین مشاهده می‌کنیم، همان هاله است.

فرّه یا هاله در زبان و ادبیات فارسی

واژه‌ی هاله - AURA^۱ - در زبان فارسی با فرّه هم‌سنگ است. فرّه = فرّه (farrah) فارسی از farna فرس عصر هخامنشی = خورّه، خرّه (پهلوی) و خورته‌ی اوستایی اسم خنثاست و در فرهنگ‌ها به معانی گوناگون از جمله شکوه، جلال، شأن، شوکت، برازندگی و زیندگی آمده است.

معادل کلمه‌ی خورّ ننگه‌نُت (xvarenanguhant) به معنی صاحب فرّه، که در اوستا بسیار آمده، در فارسی فرّخ است (صفا، ۱۳۸۴: ۴۹۴).

واژه‌های «ورج، ارج، فره‌ی، فراخت، فرمند، فرمند، فرّخ، فرخندگی، فروهیده و فره‌مند نیز به نوعی با واژه‌ی فرّ مرتبط‌اند (پور داوود، ۱۳۷۷: ۵۱۲).

فرّ در زبور پهلوی: -gdh؛ آرامی: gada به معنای ثروت، خوش‌بختی؛ سریانی: -gda؛ عبری: gad و در عربی: جدّ = jadd به معنای بخش و بهره و نصیب و زرق است. (گوپری، ۱۳۸۶: ۱۵۰-۱۴۹) در شاهنامه، در داستان شاپور ذوالاکتاف واژه‌ی «جدّ» به همین معنی آمده است؛ وقتی که ستاره‌شناس از روی صلاب (= اسطرلاب) پیش‌گویی می‌کند:

نگه کرد روشن به قلب اسد که هست او نماینده‌ی فتح و جد (شاهنامه، ج ۷، ۲۲۶، بیت ۱۲۵)

در فرهنگ سغدی واژه‌ی فرّه به صورت -prn^۲ به معنای بخت و اقبال آمده است (گوپری، ۱۳۸۶: ۱۵۰).

معادل‌های یونانی خورّه، آن‌گونه که از متون مختلف گردآوری شده است، عبارت‌اند از یک بخش به نام دوکسا Doxa به معنای پیروزی و افتخار و بخش دیگر به نام Tykhe^۳ به معنای سرنوشت (کرین، ۱۳۸۴: ۱۱).

فر، به معنای فروغ، نور یا موهبتی است که اهورامزدا، ایزد، به کسی که شایسته‌ی آن باشد می‌بخشد و با تعریف هاله - میدان نور الکترومغناطیسی در اطراف جسم انسان - مطابقت دارد.

بنابر اسطوره‌های ایران باستان، زرتشت همانند آدمیان دیگر از سه‌عنصر تشکیل شده است: فرّه، فروهر^۴، جوهر یا گوهر تن (موله، ۱۳۷۷: ۹۸). فرّه یا خورّه یا خرّه، همان موهبت ایزدی است که تجلی‌ظاهری آن در وجود زرتشت، نور است (آموزگار، ۱۳۸۰: ۷۲).

در فرگرد ۱۹ «ویدیوداد» درباره‌ی حوادث بعد از تولّد زرتشت گزارش شده است که اهریمن در حالی که از شمال می‌آید، به زرتشت حمله می‌کند. دیوان دیگر او را همراهی می‌کنند و می‌خواهند پیامبر را بکشند و چون او را پر از «فر» می‌یابند، موفق نمی‌شوند (موله، ۱۳۷۷: ۹۸).

فر، به معنای
فروغ، نور یا
موهبتی است
که اهورامزدا،
ایزد، به کسی که
شایسته‌ی آن
باشد می‌بخشد
و با تعریف هاله
- میدان نور
الکترومغناطیسی
در اطراف
جسم انسان -
مطابقت دارد



**فرّه بر اثر
خویش‌کاری
به دست
می‌آید. در آیین
مزدیسنايي،
وظیفه‌ی دینی
هر انسانی
عبارت از این
است که به
بهترین وجه
ممکن، کاری
را که وظیفه‌ی
اجتماعی و
طبقاتی به
عهده‌اش گذشته
است، انجام دهد**

در «فروردین یشت» آمده است که چون زرتشت زاده شد، مهر (ایزد خورشید) و اَپم نپات (یعنی فرزند آب‌ها و ایزد آب) وظایف مشابهی یافتند: «از این پس، مهر فراخ چراگاه، فرمان‌روایان کشور را نیرو بخشد و آشوب‌ها را فرو نشاند. از این پس، اَپم نپات توانا، فرمان‌روایان کشور را نیرو بخشد و سرکشان را لگام زند.»

در باور ایرانیان قدیم، ایزد خورشید (مهر) به عنوان بخشاینده‌ی فر و ایزد آب (اَپم نپات) به عنوان نگهدارنده‌ی فر، دو عامل مکمل و ملازم بودند. در «زامیاد یشت»، اَپم نپات با صفات «شهریار» و «هورای بزرگ» و «درخشنده» توصیف شده و او ایزدی است که فرّه‌ای را که جمشید از دست داد، سرانجام گرفت و از بهر پاسداری‌اش به زیر دریا برد (آموزگار، ۱۳۸۰: ۲۰).

بنابر نظر مهرداد بهار، از نوشته‌های پهلوی چنین برمی‌آید که فرّه بعدها در دوره‌ی ساسانی با بخت، معنایی برابر یافته است (بهار، ۱۳۶۲: ۱۲۰).

آناهیتا ایزدبانویی است که در پشت پنج، نماد آب است و به شکل رودی عظیم ظاهر می‌شود. اهورامزدا در بند ۸۶ این یشت از میزان قدرت و نفوذ آناهیتا چنین سخن می‌گوید: «سواران دلیر باید از تو برای اسبان تندرو خواهش کنند و نیز برای برتری جستن در فر، و موبدانی که ستایش می‌کنند، باید از تو برای دانش، فرّه و پیروزی یاری بخواهند.»

در زام یشت (یشت ۱۹، بند ۲۶) آمده است که «فرّه با هوشنگ پیشداد همراه بود... وی دو سوم دیوان مازنی و بدکاران پیرو شهوت را کشت». همین مطلب در رام یشت (یشت ۱۵، بند ۷) و اُرت یشت (یشت ۱۷، بند ۲۶) ذکر شده است (تفضلی، ۱۳۷۹: ۹۶). در کتاب‌های پهلوی نیز به این مطلب اشاره شده است. در دینکرد هفتم آمده است: «هوشنگ با آن فرّه، دو سوم دیو مَزَن را بزد» و به همین مطلب در داستان دینیگ برمی‌خوریم (همان جا).

در زام یشت اوستا درباره‌ی افسانه‌ی سوار شدن تهمورث بر اهرمن آمده است: «تهمورث زیناوند (= هوشیار) آن فرّه را به دست آورد که بر همه‌ی دیوان و مردمان و جادوگران و پریان غالب شد و به مدت سی سال، اهرمن را به شکل اسب درآورده بر او سوار شد (همان: ۹۷).

در یشت نوزده اوستا، که بیش‌تر مطالب آن درباره‌ی فرّه است، از داستان نبرد آتش با اژی‌دهاک سخن می‌رود. شرح ستیز دو مینو (سپند مینو و انگره مینو) بسیار شاعرانه وصف شده است. هر یک از آنان چابک‌ترین فرستاده‌های خود را برای گرفتن فرّه می‌فرستند. از یک سوسپند مینو آتش، بهمن و اردبیهشت را گسیل می‌دارد و از سوی دیگر، اهریمن اژی‌دهاک اکومن، خشم و سپیتور را روانه می‌کند. آتش در این پیکار به اژی‌دهاک چنین خطاب می‌کند: ای اژی سه

پوزه، واپس رو که اگر تو این فرّه‌ی ناگرفتنی را به چنگ آوری، تو را به پشت می‌سوزانم و بر پوزه‌هایت آتش افروزم. پس از این حرکت نخواهی کرد بر این زمین اهورا آفریده، برای نابودی جهان‌های اشه (بند ۵)؛ آن گاه اژی‌دهاک دست‌ها را واپس کشید و فرّه به دریای فراخکرت گریخت. اِپام نپات (نوه‌ی آب‌ها) فرّه را به دست می‌آورد (بند ۵۱) و بدین گونه در این کارزار، ایزد آتش بر اژی‌دهاک سه پوزه پیروز می‌شود. (گویی، ۱۳۸۶: ۱۵۱-۱۵۰).

در بندهای ۵۵ تا ۶۴ یشت ۱۹ آمده است: افراسیاب تورانی نیز خواستار به دست آوردن فرّه است. او سه بار خود را برهنه به دریای فراخکرت می‌زند و در پی گرفتن فرّه از او می‌گریزد. طبق مندرجات «زامیاد یشت»، فر فروغی است ایزدی و به دل هر که بتابد، از همگان برتری یابد؛ از پرتو این فروغ است که شخص به پادشاهی رسد، شایسته‌ی تاج و تخت گردد، آسایش گستر و دادگر شود و همواره کام‌یاب و پیروز باشد و هم از نیروی این نور است که کسی که در کمالات نفسانی و روحانی کامل گردد، از سوی خداوند به پیامبری برگزیده شود.

در اوستا، در «زامیاد یشت» اهورامزدا به زرتشت هشدار می‌دهد که هر آدمی باید جوایف فر (خورنه) باشد تا بهروزی و پیروزی نصیبش شود؛ به عبارت دیگر، فر، خاص افراد ویژه‌ای نیست و همه کس می‌تواند از آن برخوردار شود (سودآور، ۱۳۸۳: ۳). همه‌ی آدمیان دارای فرّه‌اند و چون فر آنان را ترک کند، نیک بختی از آن‌ها روی می‌تابد (آموزگار، ۱۳۸۰: ۷۲).

فرّه بر اثر خویش‌کاری به دست می‌آید. در آیین مزدیسنايي، وظیفه‌ی دینی هر انسانی عبارت از این است که به بهترین وجه ممکن کاری را که وظیفه‌ی اجتماعی و طبقاتی به عهده‌اش گذشته است، انجام دهد. همه‌ی کارهای مردمان ارزش دینی خاصی دارد و انجام دادن این کارها از روی وجدان، به تجدید حیات کمک خواهد کرد. این تجدید حیات فقط زمانی تحقق می‌یابد که همه‌ی آن چه بر عهده‌ی طبقات مختلف اجتماع است، به گونه‌ای بی‌عیب و نقص به انجام رسیده باشد؛ به این دلیل هر انسانی خورنه (خرّه = فرّه = فرّ) دریافت می‌کند که او را در انجام دادن کارهایی که با حرفه‌ی طبقاتی‌اش مطابقت دارد، یاری می‌دهد. شاهان، موبدان و نیز زرتشت خورّه‌ی (فرّ) مخصوص خود را دارند. آریاها صاحب خورّه‌ای هستند که غیر آریایی‌ها نمی‌توانند آن را تصاحب کنند (موله، ۱۳۷۷: ۱۲۵).

در اوستا با سه‌گونه‌ی متمایز از خوارنه در دنیای خاکی روبه‌رو هستیم:

- ۱- نور فرّه‌ی آریایی (آریان هن خوارنه)؛ نور فرّه‌ی رزم آوران حماسی ایران، اعم از زن و مرد، که به آیین زرتشت ایمان دارند.
- ۲- نور فرّه‌ی سلطنتی (کوانم خوارنه) یا همان ویشتاسپا

اویشتاسب] حامی زرتشت و شهریاران کیانی (=فرّ شاهنشاهی و فرّ شاهی)

۳- نور فرّهی خود زرتشت (کربن، ۱۳۸۴: ۱۳)

بنابر مندرجات اوستا، میان خَرّه و آذر (=آتش) بستگی فراوان وجود دارد. هم‌چنان که سه آتش مقدّس، یکی برای موبدان و هیربدان به نام «آذر فرنبغ»، یکی برای جنگ‌جویان به نام «آذر گشسُپ»، و یکی برای کشاورزان به نام «آذر بُرزین مهر» موجود است، فرّ سه به شکل در می‌آید؛ چنان‌که در داستان جمشید، فرّ سه بار از او روی بتافت (صفا، ۱۳۸۴: ۴۹۵-۴۹۴) و در داستان اردشیر در سه مرحله به او رسید.

در ایران باستان، فرّهی ایزدی یکی از ارکان مهم پادشاهی و لازمه‌ی قدرت و فرمان‌روایی و نمایان‌گر تأیید الهی و مشروعیت حکومت بوده و در ادب فارسی بارها از آن سخن گفته شده است. فردوسی در شاهنامه از سه نوع «فرّ» نام برده است که هر یک به تنهایی یا باهم می‌تواند موجب تقویت ادعای حکومت یا باعث مشروعیت آن گردد؛ این سه عبارت‌اند از: فرّ شاهی، فرّ ایزدی، و فرّ موبدی (درنگارش این قسمت از اینترنت استفاده شده است فهرست منابع). در روایت شاهنامه و نیز در سنت حکومتی ایران قبل از اسلام، موروثی بودن پادشاهی یا نسبت شاهی داشتن نقشی اساسی دارد اما فرّ شاهی به مفهوم موروثی بودن حکومت، هرچند تعلق همه‌ی شاهزادگان را به گروه بزرگان تضمین می‌کند، به تنهایی شرط کافی برای مقبولیت ادعای شاهی نیست. از زمان داریوش بزرگ به بعد، حکومت بر اساس فرمان‌آهورامزدا یکی از مهم‌ترین منشورهای حکومتی ایران باستان بوده است که در بخش اساطیری شاهنامه به صورت «فرّ ایزدی» مشهود است؛ چنان‌که فردوسی در باب هوشنگ می‌گوید:

به فرمان یزدان پیروزگر به داد و دهش تنگ بسته کمر (شاهنامه، ج ۱، ۳۳، بیت ۵)

در بخش اساطیری شاهنامه، چندین شاه به فرمان یزدان حکومت می‌کنند که همین امر سبب تابلش «نور ایزدی» از چهره‌ی آنان می‌گردد و به حکومتشان مشروعیت نیز می‌بخشد. بهره‌مندی از فرّهی ایزدی مشروط به ایمان به یزدان و ستایش او، مبارزه با بدی (ظلم و ستم) و پای‌بندی به اصل دادگری و نیکی، و حکومت بر پایه‌ی داد و دهش است.

نخستین شهریار جهان، کیومرث است که فقط از فرّهی ایزدی برخوردار است. هوشنگ، جم و منوچهر به هنگام پادشاهی هم دارای فرّهی ایزدی و هم دارای فرّهی شاهی هستند. تهمورث و فریدون که از فرّ شاهی برخوردارند، فرّ ایزدی را در هنگام رسیدن دریافت می‌کنند. تهمورث بر اثر زهد و سلوک پر فروغ می‌شود:

چنان شاه پالوده گشت از بدی که تابید ازو فرّهی ایزدی (ج ۱، همان، ص ۳۷، بیت ۲۶)

در هنگام به حکومت رسیدن، چنان فرّی از شاپور ذوالاکتاف می‌تابد که گویی فرّهی ایزدی است:

تو گفתי همی فرّهی ایزدی است

بر او سایه‌ی رایت بخردی است

(همان، ج ۷، ۲۱۸، بیت ۳۶)

فردوسی از بُعد زیبایی‌شناسی نیز به «فرّ» نظر افکنده است؛ وقتی در مورد کیومرث می‌گوید:

به گیتی درون، شاه‌سی سال بود

به خوبی چو خورشید برگاه بود

(همان، ج ۱، ۲۹، بیت ۱۲)

قبل از آن که جمشید به گمراهی راه ببوید نیز می‌گوید:

چو خورشید تابان میان هوا نشست بر او شاه فرمان‌روا

(همان، ج ۱، ۳۹، بیت ۵۰)

فرّ موبدی تعیین‌کننده‌ی مشروعیت حکومت نیست ولی موجب تقویت آن می‌گردد. دین‌داری موجب اعطای فرّ ایزدی به شاه نمی‌شود؛ گرچه موجب مقبولیتش در بین مردم می‌گردد.

شاهان اساطیری با تکیه بر همین فرّ موبدی زیردستان خود را، هم‌چون پیامبران، به یزدان‌پرستی دعوت می‌کنند. جمشید به هنگام تکیه زدن بر تخت شاهی، خود را پادشاه جهان و موبد می‌نامد:

کمر بست با فرّ شاهنشهی جهان گشت سرتاسر او را رهی (همان، ج ۱، ۳۹، بیت ۳)

منم گفتم با فرّهی ایزدی همم شهریاری و هم موبدی (همان، ج ۱، بیت ۶)

منوچهر نیز به هنگام به قدرت رسیدن می‌گوید:

همم دین و هم فرّهی ایزدی است

همم بخت نیکی و دست بدی است

(همان، ج ۱، ۱۳۵، بیت ۹)

بیت بالا مبین برخورداری منوچهر از هر سه نوع «فرّ» است و بزرگان جهان نیز به دنبال آن، حکومت وی را به رسمیت می‌شناسند:

تو را باد جاوید تخت ردان همان تاج و هم فرّهی موبدان (همان، ج ۱، ۳۷، بیت ۲۷)

ثعالبی از «فرّ» با عنوان «پرتوهای سلطنت‌خداوندی» یاد کرده است. در سیاست‌نامه نیز «فرّ ایزدی» به شکل «فرّ‌الاهی» آمده است: «چون پادشاه را فرّ‌الاهی باشد و مملکت باشد و علم با آن یار باشد، سعادت دو جهانی بیابد...» (توسی، ۱۳۸۳: ۸۱).

•••

مراد از منبع یا سرچشمه‌ی اشراق در اندیشه‌های شهاب‌الدین یحیی سهروردی، معروف به شیخ اشراق، دقیقاً همان برداشت وی از مفهوم واژه‌ی خَرّه یا همان فرخنده‌ی نور، آتش ملکوتی و منشأ معرفت است (کربن، ۱۳۸۴: ۹).

بر پایه‌ی بسیاری از آزمایش‌های علمی ثابت شده است که هاله یا فروغ و فرّهی ایزدی تنها مخصوص اولیا و انبیا و مردان مقدس و وارسته نیست و همه، البته با شدت و ضعف، از آن برخوردارند

بهره‌مندی از
فره‌ی ایزدی
مشروط به
ایمان به یزدان
و ستایش او،
مبارزه با بدی
(ظلم و ستم)
و پای‌بندی به
اصل دادگری
و نیکی، و
حکومت بر
پایه‌ی داد و
دهش است

سهروردی حقایق رمزی و تمثیلی ایران باستان (حکمت خسروانی) را از طریق تأویل بر پایه‌ی تجلی و تنویر «فر» بیان کرد؛ چنان‌که در رساله‌ی پرتونامه‌ی خود نوشته است: «هر که در ملکوت فکر داریم کند و از لذات حسی و از مطامع پرهیز کند الا به قدر حاجت، و به شب نماز کند و بر بیدار داشتن مواظبت نماید و وحی الهی بسیار خواند و تلطیف سر کند به افکار لطیف، و نفس را در بعضی اوقات تطریب نماید و با ملأ اعلیٰ مناجات کند و تملق کند، انواری بر وی اندازند هم‌چو برق خاطف، و متابعت شود چنان‌که در غیر وقت ریاضت نیز آید... همان «خره‌ی کیانی» و «فر نوری» است که از اصطلاحات دین زرتشتی و حکمت ایران باستان است و چون آن را به کسی دهند، رئیس طبیعی عالم می‌شود و از عامل اعلیٰ بدو نصرت می‌رسد و خواب و الهام او به کمال می‌رسد.»

پس جوهر فر، چه کیانی باشد چه ایرانی، چه شاهانه باشد چه مردمی، از ماده‌ی نور است و تنها در افراد مختلف شدت و ضعف دارد اما نفس باید قابلیت پذیرش نیروی روحانی و نورانی فرّه یا خوره‌ی ایزدی را پیدا کند. این نیروی ایزدی، جوهری سراسر نور محض است که مخلوقات اورمزد را در مبدأ خود به‌وجود آورده است و اهورامزدا به وسیله‌ی آن، مخلوقات بی‌شمار و نیک و زیبا و اعجاب‌انگیز و سرشار از حیات تابناک را خلق کرده است و تا پایان دهر هم در کار است (پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۲۹۸).

•••

مولانا در بیت‌های زیر، «هاله» یا «فرّه» را به‌طور دقیق توصیف کرده است:
نور او از یمن و یسر و تحت و فوق
بر سر و بر گردنم چون تاج و طوق
(الحقی، منسوب به مثنوی مولوی)
من چگونه هوش دارم پیش و پس
چون نباشد نور یارم پیش و پس
(مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲)
نور حس را نور حق تزیین بود
معنی نور علی نور، این بود
(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۹۶)
آگاهی خود را از «هاله» به اثبات می‌رساند.

هاله در بردارنده‌ی اسرار زندگی آدمی است و عرفا از آن باخبر بوده‌اند؛ بیت زیر از شیخ اشراق بیان‌گر این امر است:
در کوی خرابات بسی رندانند
کز لوح وجود، سرها می‌خوانند
فرّه‌ی ایزدی متغیر و ناپایدار است. فر می‌تواند به واسطه‌ی پیروزی افزایش یابد یا به دلیل شکست کاهش پیدا کند یا به کلی از دست برود. چنان‌که جمشید، فرّ خویش را به سبب گرایش به کژی، غرور، دروغ و ادعای هم‌سانی با خدا از دست داد. کی کاوس نیز به سبب غرور و آرزوی رفتن به آسمان، فریب دیوان را خورد و فرّه از او جدا شد (آموزگار، ۱۳۸۰: ۶۲).

نمادهای فر در ادب فارسی

مظاهر «فر» متعدد بوده‌اند و افراد برحسب موقعیت، مناسب‌ترین آن‌ها را اختیار می‌کرده‌اند. نماد فرّه را در «کارنامه‌ی اردشیر بابکان» به صورت قوچ می‌بینیم. در یکی از صحنه‌های این کتاب، جایی که اردشیر از دست اردوان - آخرین پادشاه اشکانی - می‌گریزد، می‌خوانیم: اردوان دانست که کنیزک من با اردشیر گریخت و چونش آگاهی از گنج شنود، دل پریشان کرد... اردوان اندر زمان سپاه چهار هزار آراست و راه به پارس بی اردشیر گرفت و چون نیم‌روز بود، به‌جایی رسید که راه پارس آن‌جا می‌گذشت.

پرسید که آن دو سوار... چه‌زمان بگذشتند؟ مردمان گفتند که بامداد چون خورشید تیغ برآورد، ایدون چون باد تندرو ماند، بگذشتند. ایشان را قوچی بسیار ستبر از پس همی دوید که از آن نیکوتر بودن نشایست و... اردوان... شتافت. چون به دیگر جای آمد، از مردمان پرسید که آن دو سوار چه‌گاه بگذاشته‌اند؟ ایشان گفتند که نیم‌روز ایدون چون باد تندرو همی شدند. ایشان را قوچی هم‌ور (=هم پهلوی) می‌رفت اردوان... گفت... آن قوچ چه سزد بودن؟ و از دستور (=وزیر) پرسید. دستور گفت که آن فرّه‌ی خدایی و کیانی است...» (فره‌وشی، ۱۳۸۲: ۴۱-۳۵).
در اوستا از دو مرغ وابسته به فرّ سخن به میان آمده است؛ اولی در داستان جمشید که وقتی به کژی می‌گردد، فرّه در سه نوبت و در سه بخش به شکل مرغی (ورغن: Vareghan) از او می‌گریزد (آموزگار، ۱۳۸۰: ۵۰). دومین مورد، در «بهرام بیست» آن‌جا که اهورامزدا زرتشت می‌خواهد بازی را که بال‌های گسترده دارد پیدا کند که بر آن «مرغ مرغان، فرّ بسیار بخشد» و هر که به دستش آرد، توانا و صاحب ارج می‌شود.

در شاهنامه هم از دو باز صحبت شده است که حامل فرّند. از نمادهای دیگر فر، بالک است. در اشعار فارسی نیز هم سنگی فرّ و قوچ و بالک تأیید می‌شود. در شاهنامه در ضمن داستان اردشیر و اردوان آمده است:

چنین داد پاسخ که این فرّ اوست
به شاهی و نیک اختری پَر اوست

(شاهنامه، ج ۷، ۱۲۸، بیت ۲۸۲)

یا در داستان «زال و سیمرغ»، زال به سیمرغ می‌گوید: دو پَر تو فرّ کلاه من است. در هر دو نمونه «پَر» به معنای بال و بالک است.

فرّه‌ی ایزدی به صورت‌های شمسه، نیلوفر - نماد قدرت و خوش‌بختی - دایره، حلقه‌ی مروارید، بالک، دستار و در عصر اشکانی به صورت دیهیم (تاج) دیده می‌شود.

انعکاس نمادین فر در فرهنگ ملل مجاور نیز به‌صورت صلیب مقدس نزد ارامنه مشهود است که معمولاً با دو بالک تزئینی در زیرش نمایش داده می‌شود و آن را «پَرک خاچ» یعنی «خاچ (صلیب) فرّخ یا فرّمند» می‌خوانند (سودآور، ۱۳۸۳: ۲۴).

منصور رستگار فسایی، ببر بیان رستم، برخورداری از نوش دارو، جام جهان‌نما، روبین‌تنی و زنجیر بهشتی اسفندیار، و داشتن مهره‌های جادویی و درمان بخش را از مظاهر فر دانسته است (رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۶۴-۶۳).

اثبات هاله با روش‌های علمی

پس، آن‌چه امروز هاله می‌نامیم، در واقع حوزه‌های انرژی الکترومغناطیسی در اطراف جسم انسان است. دانشمندانی چون بویراک (Boirac) و لی بولت (Lie Beault) در اوایل قرن نوزدهم متوجه نوعی انرژی انسان شدند که عامل تأثیر از راه دور در میان افراد است. آن‌ها معتقد بودند که هر فرد به واسطه‌ی حضور خود می‌تواند تأثیری مطلوب یا نامطلوب بر دیگران باقی گذارد.

در این زمینه، نظریه‌های گوناگونی مطرح شد. این نظریه‌ها فرضیه‌ای را مطرح کردند که بر اساس آن، وجود میدانی از انرژی، که تا حدودی با میدان انرژی الکترومغناطیسی قابل قیاس بود، در اطراف جسم انسان احتمال داده شد. بعد از آن، آزمایش‌های زیادی صورت گرفت. امروز بسیاری از زیرمجموعه‌های هاله‌ی انسان در آزمایش‌گاه اندازه‌گیری شده‌اند. محققان بنا بر مشاهدات خود مدل‌هایی نظری از

حوزه‌ی انرژی ساخته‌اند و آن را به هفت لایه تقسیم کرده‌اند که آن‌ها را **کالبد** می‌خوانند. هر یک از این لایه‌ها در زندگی روزمره‌ی ما نقش مشخصی ایفا می‌کند. این لایه‌ها از نزدیک‌ترین آن‌ها به جسم تا دورترینشان عبارت‌اند از: کالبد فیزیکی، کالبد اتری، کالبد حیاتی، کالبد اختری، کالبد ذهنی زیرین، کالبد ذهنی زبرین، و کالبد روحانی.

هر لایه‌ی هاله با یکی از چاکراها در انطباق است. «چاکرا» واژه‌ای سانسکریت است که در اصطلاح به معنای چرخ یا دایره به کار می‌رود اما در متون یوگا آن را گرداب ترجمه کرده‌اند و می‌گویند که چاکرا منبع یا گردابی از انرژی است که در سطح ظریف بدن قرار دارد و غرایز اولیه را کنترل می‌کند (ساتیاناندا سارسواتی، ۱۳۸۴: ۵۲۳).

نتیجه

هاله‌ی انسان پدیده‌ای متعلق به این عصر یا چیزی غریب یا سرچشمه گرفته از مناسکی خاص یا عجیب نیست. وجود هاله در اطراف بدن یک حقیقت علمی است و وجود آن را، مانند حرارت و بو، می‌توان احساس کرد و در شرایط خاص رؤیت نمود. هاله شکلی از انرژی جذب کننده است. حتماً برای هر یک از ما در زندگی روزمره پیش آمده است که



**فرّه‌ی ایزدی
متغیر و
ناپایدار است.
فرّ می‌تواند
به واسطه‌ی
پیروزی
افزایش یابد یا
به دلیل شکست
کاهش پیدا کند
یا به کلی از
دست برود**

در اولین برخورد با افراد ناشناس، بی‌هیچ سابقه‌ی دوستی یا دشمنی، نوعی کشش مطبوع ما را به سوی آن‌ها متمایل می‌سازد، از آن‌ها خوشمان می‌آید و رفتار و گفتارشان به دل ما می‌نشیند؛ گویی سال‌ها با آن‌ها مأنوس بوده‌ایم یا برعکس، در همان دیدار اول بی‌هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای احساس نامطبوّعی نسبت به آن‌ها در خود یافته‌ایم. علت بروز این احساسات بی‌سابقه را می‌توان با تفاوت طول موج و فرکانس هاله‌ی خود با افراد دیگر مرتبط دانست.

افراد با افکار و اندیشه‌های متناسب و نزدیک به هم، یک‌دیگر را جذب می‌کنند. آزمایش‌های زیادی ثابت کرده است که بسیاری از این مسائل نفسانی انسان، به امواج هاله بستگی دارد.

ذره کاندرا این ارض و سماست
جنس خود را هم چو کوه و کهریبلست
(مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۰۸)

بر پایه‌ی بسیاری از آزمایش‌های علمی ثابت شده، هاله یا فروغ و فرّه‌ی ایزدی تنها مخصوص اولیا و انبیا و مردان مقدس و وارسته نیست و همه، البته با شدت و ضعف، از آن برخوردارند.

هاله‌گونه‌ای از انرژی زنده است که از ذرات الکترومغناطیس با غلظت‌های متفاوت تشکیل شده و به صورت لایه‌های متعددی که اجسام یا کالبدهای هاله‌ای نام دارند، پیرامون جسم معلق است. برخی از این لایه‌ها محیط مرئی جسم را دنبال می‌کنند؛ در حالی که تعدادی از آن‌ها شکلی بیضوی دارند و تخم مرغ هاله‌ای نامیده می‌شوند.

هاله، شکلی از انرژی اطلاعاتی است و همه‌ی اندیشه‌ها، احساسات و کردارهای گذشته، حال و آینده‌ی آدمی را در خود دارد و کسانی که استعداد روشن‌بینی - هاله‌خوانی - دارند، می‌توانند شما را مانند یک کتاب بخوانند.

هاله‌ی انرژی نیروی زندگی است و تنها در زمان حیات جریان دارد و به هنگام بیماری، بر اساس شدت آن کوچک و کم‌نور و در زمان مرگ، ناپدید می‌شود.

چنان‌که در داستان رستم و اسفندیار پس از آن‌که رستم اسفندیار را از پای در می‌آورد، می‌خوانیم: هنگامی که رستم از نزد اسفندیار باز می‌گردد، به زال می‌گوید:

سواریش دیدم چو سرو سهی خردمند و با زب و با فرّه‌ی
تو گفتمی که شاه فریدون گرد بزرگی و دانایی او را سپرد
به دیدن فزون آمد از آگهی همی تافت زو فرّ شاهنشهی
(شاهنامه، ج ششم، ۲۵۰، بیت‌های ۵۲۶-۵۳۸)

اما پس از آن‌که رستم اسفندیار را از پای در می‌آورد، می‌خوانیم: بز تیر بر چشم اسفندیار سیه شد جهان پیش آن نام‌دار
خم آورد بالای سرو سهی از او دور شد دانش و فرّه‌ی
(همان، ۳۰۴، بیت ۱۳۸۹)

پی‌نوشت

۱. دانشمندان انگلیسی اصل کلمه‌ی aura را از لاتین دانسته‌اند و معنی هوا را از ریشه‌ی آن استنباط کرده‌اند ولی علمای هندو آن را از ریشه‌ی سانسکریت آر به معنای پرّه‌ی چرخ می‌پندارند.
۲. فروهر (fravahr): پاسبان آدمی است که پیش از تولّد هر انسانی وجود دارد و پس از مرگ او نیز باقی است و از خانواده‌ی بازمانده حمایت می‌کند اما کارهای بد انسان را پاسخگو نیست.

منابع

۱. آموزگار، ژاله؛ تاریخ اساطیری ایران، چاپ سوم، تهران، سمت، ۱۳۸۰.
۲. آن برنن، باربارا؛ هاله درماتی با دست‌های شفابخش، مترجم مهیار جلالیانی، چاپ چهارم، تهران، جیحون، ۱۳۸۱.
۳. بهار، مهرداد؛ پژوهشی در اساطیر ایران؛ چاپ اول، تهران، توس، ۱۳۶۲.
۴. پورداوود، ابراهیم؛ یشت‌ها، چاپ اول، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷.
۵. پور نامداریان، تقی؛ رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، چاپ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
۶. تقضلی، احمد؛ ترجمه‌ی مینوی خرد، به کوشش ژاله آموزگار، ویرایش سوم، تهران، توس، ۱۳۶۲.
۷. توسی، خواجه‌نظام‌الملک؛ سیرالملوک (سیاست‌نامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، چاپ هفتم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
۸. جهانگیر، اکرم؛ هاله‌ی انسان در عرفان ایران، چاپ اول، تهران، سرمدی، ۱۳۸۰.
۹. رستگار فسایی، منصور؛ پیکر گردانی در اساطیر، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
۱۰. زمانی، کریم؛ شرح جامع مثنوی معنوی، جلد ششم، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۵.
۱۱. ساتیاناندا سارساتی، سوامی؛ هاتا یوگا، مترجم: جلال موسوی نسب، چاپ چهارم، تهران، فرا روان، ۱۳۸۴.
۱۲. سودآور، ابوالعلاء؛ فرّه‌ی ایزدی در آیین پادشاهی ایران باستان، چاپ اول، آمریکا (هوستون)، میرک، ۱۳۸۳.
۱۳. صفا، ذبیح‌الله؛ حماسه سرایی در ایران، چاپ هفتم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۴.
۱۴. فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه، تصحیح سعید حمیدیان، چاپ سوم، تهران، قطره، ۱۳۷۵.
۱۵. فره‌وشی، بهرام؛ ترجمه‌ی کارنامه‌ی اردشیر بابکان، چاپ سوم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
۱۶. کرّین، هانری؛ بن‌مایه‌های آیین زرتشتی در اندیشه‌ی سهروردی، مترجم: محمود بهفروزی، چاپ اول، تهران، جامی، ۱۳۸۴.
۱۷. گویری، سوزان؛ آناهیتا در اسطوره‌های ایرانی، چاپ دوم، تهران، ققنوس، ۱۳۸۶.
۱۸. مولوی، جلال‌الدین محمد؛ مثنوی معنوی، به کوشش توفیق سبحانی، چاپ چهارم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹.
۱۹. موله م؛ ایران باستان، مترجم: ژاله آموزگار، چاپ پنجم، تهران، توس، ۱۳۷۷.
۲۰. نوشین، عبدالحسین؛ واژه‌نامه، چاپ دوم، تهران، دنیا، ۱۳۶۳.
۲۱. اینترنت: رستگار، نصرت‌الله؛ مشروعیت حکومت از دیدگاه فردوسی، IRAN SHAHR.com، پنجم تیر ۱۳۸۴.